

مرآت الطالبین *

به قلم زین الدین خوافی (هروی)

نوشته: ه. ت. نوریس

ترجمه: دکتر آرمیدخت مشایخ فریدنی

محمدبن محمدبن علی ابوبکر خوافی هروی در سال ۷۵۷ ه. ق/ ۱۳۵۶ م در خراسان تولد یافت و در ۱۴۳۵/۸۳۸ در هرات درگذشت^۱. جامی جامعیت و براعت او را در علوم ظاهری و باطنی ستوده است^۲. بی تردید او از استادان مسلم طریقه سهروردیه بود. هر چند خود سلسله ای جدا، به نام «زبیته» را تأسیس کرد^۳. به هر تقدیر، وی به چند طریقه تعلیم یافته بود. دکتر لئونارد لوی سون (لویزون) در تحقیقات خود درباره شاعر عارف، مولانا محمد شیرین، مشهور به مغربی^۴، گفته است که حاج زین العابدین شروانی^۵ نام خوافی را در آخر سلسله «طیفوری» ثبت کرده است^۶. به شرحی که ابن کربلایی آورده است، او از محضر اسحاق ختلانی^۷ استفاده کرده و با علاءالدوله سمنانی^۸ نیز مرتبط بوده است؛ مع ذلک سلسله او را به شهاب الدین سهروردی می‌رسانند^۹.

زین الدین خوافی استاد عبدالرحمان خلوتی، معروف به مشرقی، بود که شاعر، مورخ و از شاگردان مغربی است.^{۱۱} لوی سون همچنین نشان داده که زین الدین خوافی همعصر و همفکر مغربی بوده است و هر دو نماینده آن تصوفی هستند که بالاخص به تعالیم اسماعیل سیسی^{۱۲} نظر دارد و مروج آن است. کمال خجندی [۴/۸۰۳ - ۷۹۳ ه. ق] بیش از هر کس دیگر در خوافی تأثیر نهاد. وی پیش از آنکه پیوندی نزدیک با اسماعیل سیسی برقرار کند دست ارادت به کمال خجندی داده بود و از مریدان او بود. زین الدین خوافی نیز مانند مغربی به سوی دریافت عشق حقیقی (نه عشق مجازی) کشیده شد.

لوی سون برای تصویری کلی از سلوک معنوی زین الدین خوافی به آثار ابن کربلایی رجوع کرده است.^{۱۳} خوافی در تبریز به حلقه صحبت کمال خجندی پیوست؛ سپس دریافت نمی‌تواند زهد و عرفان استاد را با رغبت او به مصاحبت با نوخطان موافقت دهد. در واقع روبرو شدن با آنچه بظاهر با اخلاق منافات داشت خوافی را بر آن داشت از شیخ خود جدا شود. سپس خواست تا در خدمت شیخ اسماعیل سیسی دوره تازه‌ای را در تعلیم آداب طریقت آغاز کند، اما شیخ، که مردی معمر بود، حاضر به تربیت او نشد و او را تشویق کرد که به مصر برود و شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری را متابعت کند؛ هر چند مصری نیز چون کمال خجندی مردان جوان و مالیک را به مصاحبت خود برمی‌گزید. جامی درباره این صوفی بزرگ مصری شرحی کوتاه آورده است.^{۱۴} مصری را «قبله طالبان» می‌خواندند و در مصر بسیار مورد تکریم و احترام بود، و او خود نسبت به شیخ جمال الدین نورانی ارادت می‌ورزید و او را بسیار گرامی می‌داشت. مصری از طریق شیخ حسام الدین شمشیری و نجم الدین محمود اصفهانی، که هر دو از مریدان نورالدین عبدالصمد نطنزی بودند، با فرقه سهروردیه مربوط بود.^{۱۵} اگر چه زین الدین خوافی دوباره به ایران و آسیای مرکزی سفر کرد، قسمت دوم عمر خود را در مصر و جهان عرب سپری کرد. او در سال ۱۴۱۹/۸۲۲ سنگی برای مزار خواجه محمد پارسا که در مدینه فوت کرده بود فرستاد. خوافی در مصر عبدالرحیم مرزيفونی، و در

بیت المقدس عبدالطیف بن عبدالرحمان مقدسی و عبدالمعطی مغربی را در سلک مریدان خود درآورد. از مریدان و شاگردان مهم او عارف و عالم نامدار، خواجه سعدالدین کاشغری [م. ۱۴۵۶/۸۶۹]، از ناحیه آسیای مرکزی در چین، بود که در سال ۱۴۵۶/۸۶۰ درگذشت. زین الدین خوافی یکی از آثار برجسته خود را به نام رساله الوصایا القدیسه در بیت المقدس تصنیف کرد.^{۱۵}

خوافی در اوایل دوران اقامتش در مصر، در آن حال که در زاویه خمبول به سر می‌برد و به ریاضت و مجاهدت مشغول بود، وی را حالتی روحانی و عمیق روی داد. در حال حرمان و دلشکستگی رؤیایی عجیب مشاهده کرد. او دید شیخ کمال خجندی از دیوار مقابل خلوتگاه او بیرون آمد و مرید را تسلی داد و به او گفت پنجشنبه، در نماز بامداد، بعد از سوره فاتحه سوره «ق» را بخواند. و سپس وعده داد که به مکاشفه‌ای کامل دست یابد. و این رؤیا مقدمه چندین مکاشفه روحانی دیگر شد. خوافی به تبریز رفت، اما در آنجا دریافت که کمال خجندی وفات یافته است. مرید بر سر مزار شیخ رفت و در آنجا مدتی را به حالت تأثر به سر برد و از عنایات نخستین مربی روحانی خویش کسب فیض و مدد کرد. محمد پارسا در نوشته‌های خود القابی برای زین الدین خوافی آورده است؛ از جمله: «رافع اعلام السنه و قاسم اضالی البدعه»، این عناوین مشعر است به اینکه او از اهل سنت و جماعت بوده و در علوم ظاهری و باطنی مقام استادی داشته و بر نهج شریعت مشی می‌کرده است. خوافی به شاگردان و مریدان خود مقام «اجازه» عطا می‌کرد. کرامتهایی نیز به خوافی نسبت داده‌اند. جامی به جذبات و واقعات خوافی اشاره کرده است.^{۱۶}

مرآت الطالبین

با توجه به آنچه گذشت مایه شگفتی است که زین الدین خوافی را، با استناد به آثار فارسی و عربی او به فرقه «حروفیه» نسبت کرده‌اند. دلیل این نسبت شاید این باشد که آثار یاد شده، و بویژه رساله کوتاه مرآت الطالبین نزد حروفیه و بکتاشیه

اعتبار فراوان داشته است. همین امر سبب شد که این آثار به کتابخانه‌های اروپایی راه یابد و آنها به خریداری دستنوشته‌هایی پردازند که به طور عمده به تعالیم این دو فرقه غیر متعارف صوفیه و منابع ارزشمند تحقیق درباره آنها مربوط است.

رساله مرآت الطالبین را استاد ادوارد براون در دومین مقاله از رشته مقالات اولیه خود درباره منابع فرقه حروفیه فهرست کرده است.^{۱۷} اما ج. کینگزلی برج J. Kingsley Birge در زمره آثاری که برای تحقیق درباره حروفیه و بکتاشیه دارد، از این اثر نام نبرده است. فهرستهایی که سلوبی چلو Sulo Bey Celو، از اهالی تیرانا (آلبانی)، و از علمای بکتاشیه و حروفیه، به «برج» داده است از آن یاد نکرده، در واقع مرآت المقاصد [به ترکی] که در این فهرستها ذکر شده به احتمال قوی همان مرآت المقاصد، اثر احمد رفاعی، است که بابا Rexhebi، از علمای معتبر بکتاشی، آن را یکی از منابع الهام شمرده است.^{۱۸}

بدین ترتیب، رساله ما از هیچ جهت خاص به حروفیه تعلق ندارد؛ بلکه روی سخن گوینده با همه صوفیان و همه کسانی است که به تصوف تعلق خاطر دارند. این اثر در واقع بیان موجز و عمیق و شخصی حالاتی عرفانی است که در بسیاری از سنن و آداب دینی می‌توان نظیر آن را مشاهده کرد. برای نمونه توصیه‌هایی که در این رساله در باب امساک در خوردن و آشامیدن و خوابیدن، آمده است را می‌توان با گفته‌های نویسنده مسیحی حجاب جهل، که او نیز در سده ۱۴/۸ می‌زیست، مقایسه کرد:

شاید پیرسی چگونه می‌توان در خوردن و آشامیدن و خفن به جد تمام کف نفس کرد. پاسخ من یک جمله است: همان را که پیش می‌آید بگیر! آن گاه بی آنکه از چیزی اندیشه کنی مدت‌ها بر این عمل مداومت بورز؛ سرانجام نیک درمی‌یابی که در هر کار دیگر چگونه به اختیار خویش آن را آغاز کنی، و به اختیار خویش آن را رها سازی.^{۱۹}

خلاصه کردن عبارت «ذکر» در جمله «بسم الله» بخشی دیگر از کتاب یاد شده را به خاطر می‌آورد. نویسنده به الفاظی که در هنگام راز و نیاز با معبود بر زبان

می‌رود اشاره کرده می‌گوید:

اگر این دعاها به لفظ درآید، که بندرت چنین است، از چند کلمه تجاوز نکند؛ که هر چه کمتر باشد بهتر. می‌گویم اگر یک کلمه کوچک یک هجایی باشد، از دو یا چند کلمه بهتر و با رفتار روح سازگارتر است، زیرا اهل ذکر را شایسته است که مدام در حالات معنوی و ذروه این حالات مستغرق باشند.^{۲۰}

آن گاه گوید که رؤیای عارف پرتوی است از انوار روحانی که از سوی خداوند می‌تابد و حجاب جهل را که میان او و سالک حائل است می‌برد. و بعضی اسرار حق، که افشای آن بر سالک روان نیست و او نیز بدان قادر نمی‌باشد، آشکار می‌گردد، و آن گاه به قوت و جذبه عشق حق مقام محبت محقق می‌گردد.^{۲۱}

مرآت الطالبین اثری زیبا به زبان عربی است. این اثر کوتاه، اما به لحاظ معنی و بیان پربار، نمونه‌ای درخشان از مقاصد والای معنوی تصوف در سده هشتم/چهاردهم در آسیای مرکزی است؛ و در عین حال عقاید اهل تصوف را در قاهره آن ایام بخوبی نشان می‌دهد. سایر آثار زین الدین خوافی، از جمله الاوراد الزیینه و رساله او در باب عرفان، نیاز به بررسی و مطالعه بیشتری دارد. اثر کوتاه حاضر برای نشان دادن عمق احوال روحانی او کفایت می‌کند و سندی استوار است برای توجیه تکریم و احترام بسیاری که نسبت به او مرعی می‌داشتند.

رساله «مرآت الطالبین» به قلم زین الدین خوافی^{۲۲}، قدس سره^{۲۳} به نام خداوند بخشاینده مهربان و از او یاری می‌خواهیم. بدان ای جوینده علم که جناب حق سبحانه و تعالی، برتر و مقدستر از آن است که کسی که به ظلمات وجود خویش و دواعی و اغراض خود آلوده است بدو ایصال جوید. و کسی که به انوار شهود روشنایی نیافت، از ظلمات وجودرهایی نخواهد یافت. و طریق تنور به انوار شهود هر آینه مراعات^{۲۴} معنی احسان معبودی است که او را می‌پرستی چنانکه گویی پیوسته او را می‌بینی، و از هر چه بدین منزلت موافق نیست و با این مرام

ناسازگار است، چشم بیوشی.

و بر جوینده است که هر چه که او را به غیر خدا می خواند و هر قصدی که او را به ماسوی یرمی انگیزاند، ترک کند. سپس اوقات خود را در پرستش و بندگی و مراعات معنی احسان [الهی] مستغرق گرداند. و چون در عادات خود، از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و خفتن، پرهیزگاری و قوت بر طاعات را اراده کند^{۲۵}، عادات او نیز عبادات خواهد گشت. پس چون در عادات و عبادات خود معنی احسان را مرعی دارد و در همه اوقات سستیها و غفلتها را نسبت به این مراعات تدارک^{۲۶} کند و در تضرعات و طلب غفران و یاری از خداوند مداومت نماید، بتدریج از ظلمات و جور رهایی یابد و به انوار شهود متنور گردد. «ففرّوا الی الله انی لکم نذیر مبین.» [پس بگریزید به سوی خداوند. همانا من برای شما بیم دهنده آشکارم. (ذاریات ۵۰/)]

پس بدان هر که در خوردن و نوشیدن و لباس و خفتن و گفتار به حد نیاز اکتفا نکند و نفس و طبع خویش را ضبط نسازد تا فضولی از وی سرزنزند، بر رعایت این اصول قادر نتواند شد. و باید که اندازه نگاه دارد و از حد نیاز درنگذرد، باشد که دست یافتن به آنچه در باب مراعات آوردیم برای وی میسر گردد.

جوینده باید دواعی نفس را در اشتغال به این امر و مقاصد وی را در دگرگونیهای احوال نیک تفحص کند و چون در باید که وی را قصدی جز خواهش وجه کریم خداوند است، از خداوند بخشش خواهد و توبه کند و به او پناه ببرد از شر نفس و آمال و امانی او و عرض کند:

پروردگارا، پناه می برم به تو از شر نفس و امیال و هواهای آن.
پروردگارا، در عبادت خود مرا از پاکان بی غش و در طلب خود مرا از محبان صادق قرار ده. پروردگارا، مرا همتی عالی و عزمی راسخ عطا فرما و از پستی همت و التفات به هر چه غیر تو است نگاه دار.
پروردگارا، در پناه خویش مرا حفظ فرمای و به روح خود تأیید فرمای. و التجا به او در حال تضرع و ابتحال و گسستن از هر چه غیر

اوست...^{۲۷} «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ آخِرَ انی لکم نذیر مبین.» [پس با خداوند خدایی دیگر مگیرید، همانا من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکارم. (ذاریات/۵۱)]

بدان که مراعات معنی احسان بنا بر آنچه در عبادات و عادات ذکر کردیم، نور دل را مدد رساند؛ و چون نور دل زیاد گشت، این مراعات آسانتر گردد. و آن پرستش و بندگی که به نور دل باشد پاک و بی غش است؛ لکن برای نورانی شدن دل تداوم بر ذکر «لا اله الا الله» با حفظ شروط آن از همه عبادات سودمندتر است. رسول خدا (ع) فرمود: «برترین عبادات ذکر است و برترین ذکرها لا اله الا الله». و همه مشایخ و مرشدان، قدس الله ارواحهم، اتفاق نموده اند که مرید را سلوکی صحیحتر و روشنتر از طریق ذکر نیست. پس جوینده را شایسته است که بعد از گزاردن نمازهای واجب و سنتی که در پی آن است و نماز بامداد و نماز شب و پس از خواندن قرآن به ترتیل و تأمل در یک یا دو حزب آن و آموختن آنچه در باب امور دینی و معتقدات و اعمال فرض است - به دور از زواید - همه اوقات را به ذکر «لا اله الا الله» بپردازد.

و نباید التفات کند به قول کسی که بگوید نفعی که به غیر رسد به اشتغال^{۲۸} به این ذکر، و نیز به سخن کسانی که در اندیشه معاش به سر می برند و قعی نگذارد که آنان رهنز طریق محبانند.

ای که در طریق محبت نیکویی می جویی

بهترین نیکوییها پاس دوستان او را داشتن است

و محب را به امید وصال و مشاهده جمال محبوب منزلتی شریفتر و برتر از ذکر محبوب نیست.

یاد او را که دوست می دارم مکرر کن هر چند در آن نکوهش من باشد

چه، خبرهای اوست که سرمستم می سازد

و در اثنای ذکر و یا بعد از فراغ از آن هنگامی که پرتوی از انوار جلالت او از پس حجابی رقیق بدرخشد، و یا آن نور در مراقبات خاصه و حضور تجلی نماید، در آن حال سزاوار است که اجزای ظاهر و باطن شخص ساکن گردد و فرار و آرام گیرد چنانکه گویی جان وی بشده است. و باید که از مشاهده آن نور به... بگریزد و به چشم دل چندان نور خیره نگردد، چه نگاهداشت ادب رازبان دارد.^{۳۰}

و چه نکو گفت بعض اهل شهود: چون ظاهر گردد چشم فروبند از جلالت وی... پس چون از دیدنش بگریخت و به سوی... پناه برد، در پی او آید و تسلیم وی گردد. «و ان الی ربک یومئذ المستقر» [و امروز به سوی پروردگار تو است آرامسگاه (قیامت/۱۲)] پس این چنین است که مغزی برای او نمی ماند و رفته رفته از وجود او کاسته شود تا آنکه از خود مضمحل گردد، پس آن گاه سخن عارفان ظاهر گردد که

آشکار شود سزی که دیرزمانی بر تو پوشیده بود

و روشنی پدیدار گردد که بر تو تاریک بود.

پس تو خود حجاب دلی از سر غیب او

و اگر نبودی تو بر دلت مهری نبود

خداوندا، طالبین را موفق بدار، و پرده از پیش دل آنان برگیر تا از علم یقین به عین یقین و از آن به حق یقین نایل گردند. خداوندا، اقدام ما را در پیروی از سرور پیامبران، درود خدای تعالی بر او و بر همه خاندان او، در ظاهر و باطن و سز ثابت فرمای. و الحمد لله رب العالمین.

تمام شد صورت این حروف از قلم شیخ کامل عالم عامل، زین الملة و الدین خوافی، تا نصیحتی باشد مر بعض صادقان را، خداوند او و سایر سالکان را از آن بهره مند گرداناد.^{۳۱}

حواشی و مآخذ:

^{۳۰} شیخ زین الدین ابوبکر خوافی (چاپ سنگی خوافی)

۱- جامی آورده است که بر سر مزار او در هرات «عمارت عالی ساختند و چنان معمور مردم نشین شده که نماز جمعه می گذارند». نقل از تفحات الانس، مطبعة نول کشو، ب.ت.ص ۳۲۳-۴.

رساله از الطاهر بن العبد المذنب فی فقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱
اعلم انما الطاهر ان خبايا النفس سجانه ونها اعلی اونس
من ان يصل الواحد مع الله بظلمة من نور و ابوابه من نور و ان من نور بانوار الشوق لم يتخلص
من ظلمة الوجود فآلم بصل الي المقصود وطريق النور بانوار الشوق من مغارة الاحسان بعد كاد انراه
على اللوم ونزكك بالوافيق من المظلمة والابلق من الملام فجل الطابك ان من كاد ان يبرهنه
العبادة وكل فسر من الطاهر ان الله من نور جميع الوجود والازمان بالعبادة اعاد العبد
فاذا اتى بهادته من الكمال والنور واللبس من نور والمنكر من العبادة نصير عاونه ايضا عبادة
فاذا راجع في العبادة والعبادة من الاحسان من جميع الوجود وبنوار الشوق والخطا من عبادة
بالايات والنور والنور والنور من الاحسان من جميع الوجود وبنور بانوار الشوق
فقد والله اني كم من نور من نور فاعلم ان من نور من نور والنور من نور والنور من نور
ولم يصبر الله وطبقه من الينص الغضول الشوق على عبادة هذه الاصول فلما تبين في الاضداد والنور
عبادة الضرورة في ما ينسب ما كاد في العبادة من لا يلبس النفس من نور من نور في انفس
ومعروفه في نظام الاحوال فاذا الطاهر على فسر ما بغير وجه البكر من نور من نور من نور
وخواها وخواها ونور الله ان يغود بك من نور وخواها من نور وخواها من نور من نور
في عبادة الصادق بن جليد الله الجعاني من نور الله العبد اعوذ بك من دناءة الله والافتقار
الى ما سواك اللهم حفظك حفظك والذبيع من نور والواجب اليك بالعبادة من نور من نور

فلما فتح الباطن بعد ان اخرجتكم من نور ربين . ثم علم ان ما عني استحقاقا وكان في العباد
 والعباد انفسهم نور القلب فخطا ازاد نور القلب فبقيت الاعمال والعباد وكلها نور الاله
 على روضة الاصل لكن ما اذنته كولا لا اله الا الله على ان شرط النفع من العباد في نور القلب فالله
 افضل العباد الذكر افضل الذكر لا اله الا الله وجميع الشايع المرفودون قدس على علم
 المردود طريقا تصحح من طريق الذكر ولا يصل الا الله احد الاب والذكره فينبغي لطالبك
 يعرف جميع فانه بعد تعلم المفسر والتمسك بالقرآن والتمسك بالقرآن فينبغي ان يقرأ
 وانما خيرا او حزينا وبعد ما يخرج الظامر منه من الاعتقاد والتمسك بالقرآن والتمسك بالقرآن
 ولا يكتفي بالقرآن فينبغي ان يقرأ القرآن الكريم ولا يكتفي بالقرآن فينبغي ان يقرأ
 فاتم قساع الطير على الجبين . باطال اليك شانه فيخرج الحي حقه الطير الحية
 وما للجبن ان في اعلى من الاعمال بذكر على حاله وهو هبة جماله . عند ربه هو الحي
 فان جاز في الدنيا ثم في اننا الذكر او غير الذكر المذوق من حمار في الجحيم او يفر
 نور الذكر فيلزم الخاصة والخصوص فينبغي ان يكون جميع النقص طاهرا باطنا كامتا ومفانيا
 يعرفه هبة ذلك النور الخواص ولا يحرف عن قلبه هبة ذلك النور كما انه يفر برعاية الاله
 ونعم ما قال بعض الحكماء فاذا ابدا طرق في جلالة فاذا عرفت به آخرة ذلك وتبين الحوا
 يعقب وينبعث . وان الربك ويزيد للسنن . ثم هكذا الى الابد في نفعه فيصنع وجوهها
 فنيا الى ان يصير في الاشياء فينظر في بعض العارفين . بذلك سطر طال عمدا اكناسه
 والاعصاب كانت ظلامه فان حيا القلب عن غير . ولو لا ان لم يطعم على خفاه

كتاب علوم انسان ومطالعات فرينكي
 كتاب جامع علوم انساني

اللهم فني الظالمين ورازق المحاربين فلو لم يحم حتى يروا في علم الباقين غير الباقين وتو القديين
 ونفسنا الا في نوح من ابته سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله جميعين ظاهره باطنه
 وللمحمد رب العالمين من صدر هذه الاخرة فلم
 الشيخ كمال العالم النجار زين الملحة الدين
 المحو في بنها البعض الدين
 نفع الله المسلمين

* H.T. Norris, "The Mir'at al- Talibin, by zain alDin al- Khawafi of khurasan and *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, LIII, 1990, 57-63.

۲- خواجه محمد یار سا در مکتوبات خود این اثقاب را برای زین الدین نوشته است: «ذوالعلم النافع و العمل الرافع ملاذالجمهور، شفاء الصدور و صفوه العنماء و تعرفاء و الفقهاء: رافع اعلام السنة و قاصع اضالیل البدعة، ناهج مناهج الحقیقة، سالک مسالک الشریعة و الطریقة، انداعی الی الله سبحانه علی طریق الیقین سیدنا و مولانا زین الملة و الدین»، نفحات الانس، ص ۳۲۱-۳۲۲ م.

۳- درباره زینیه، نگاه کنید به:

J.Spencer Trimingham. *The Sufi Orders in Islam*, Oxford, 1971, pp. 78, 149.

و نیز مقاله «زین الدین ابوبکر محمد بن محمد الخوافی» در دائرة المعارف اسلام، نوشته مارگونیوت؛ همچنین نگاه کنید به:

Brockelmann. *GAZ*, II, p. 206. نام دانشمند ما در اثر زیر آمده است:

John P. Brown. *The Darvishes or Oriental Spiritualism*, Oxford, 1927, Appendix. II, pp. 452-3.

نویسنده مذکور هنگام نقل قول از مرآت المقاصد به مرآت الطالبین نیز اشاره می کند. در مرآت المقاصد سلسله نسب زینیه به شرح زیر آمده است:

جنید

شیخ ممشاد دینوری

شیخ محمد دینوری

شیخ محمد باکری

شیخ وصی الدین قاضی

شیخ عمر باکری

* شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر ضیاء الدین محمد سهروردی

شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر بن محمد باکری سهروردی

شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرانی

شیخ نور الدین عبدالصمد بن علی

شیخ نجم الدین محمد اصفهانی

شیخ حسین حسام الدین

شیخ جمال الدین یوسف

شیخ نور الدین عبدالرحمان

شیخ عبدالطیف قدسی رومی

شیخ وفا مصطفی بن احمد وفا

شیخ علی دادا وفایی

شیخ داود وفایی رومی

براون در جای دیگر آورده است:

زینیه زمانی طریقه ای مهم بود. «اولیا» از یکی از علمای زمان سلطان محمد اول (۸۲۴-۲۱/۸۱۶-۱۴۱۳) نام برده که بر طریقت زینیه بوده است. این شخص شیخ عبدالطیف مقدسی (به معنی اهل بیت المقدس، ولی ظاهرأ مراد قدسی است) بن عبدالرحمان بن علی بن عثمان نام داشت [نگاه کنید به:

Evliya Chelebi. *Narrative of Travels in Europe, Asia and Africa by Evliya Efendi*, tr. J. von Hammer Purgstall, 2 vols., London, 1834 - 50].

مطالب فوق در جلد دوم، ص ۲۲، همان کتاب آمده است اما «اولیا» پنج صفحه بعد از این شیخ عبدالطیف مقدسی به عنوان امام ایلدرم خان نام می برد. سپس لقب «انصاری» را به دنبال نام او می آورد و شرح می دهد که شیخ به زیارت قبر صدرالدین [محمد بن اسحق م ۶۷۳] در قونیه رفت و دست صدرالدین از گور بیرون آمد و به او اشاره کرد و گفت سوره یاسین را بخواند. بعد از این واقعه وی صومعه زینیه را در بورسه بنا نهاد. در زمان محمد دوم [سلطان محمد فاتح] ۸۸۶-۸۷/۸۵۵-۱۴۵۱ زینیه نیز مانند نقشبندیه، پیروانی داشت که تحت فرمان جبه علی، مرشد روحانی سلطان مصر، به جهاد می پرداختند. سیصد تن از پیروان زینیه بر چم زین الدین را برافراشتند و سوار بر مشکهایی که بر روی دریا شناور بود به سوی دشمن حمله بردند. (همان کتاب، بخش اول، ص ۳۴).

مسلم است که این طریقه به زین الدین منسوب است، اما لقب مؤسس آن را به ترتیب به صورت «خافی» (ص ۲۶۸) و «حافی» به معنی «بابرهنه» ضبط کرده اند. (نگاه کنید به:

Beale, (Beale, *Oriental Biographical Dictionary*, p. 147) وی در ۷۵۷ هجری (۱۳۵۶ م) در خراسان تولید یافت و در حلب تدریس کرد. از کسانی که می خواست به حلقه یاران وی در آید ابق شمس الدین بود، که سپس بر اثر رؤیایی، مرید حاجی بیرم (بابرام) گشت. زین الدین در سال ۱۴۳۵/۸۳۸ وفات یافت. (نگاه کنید به: Gibb. *History of Ottoman Poetry*, ii, p. 139. شرح احوال او در شقایق النعمانیة ترجمه رشر O. Rescher، قسطنطنیه، ۱۹۲۷، ص ۴۱-۳۸) آمده است. زین الدین خوافی [خوافی به معنی] «بنهانها» صاحب رساله فارسی آداب الصوفیه [میکرو فیلم شماره ۲۰۱۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران] اثری به نام مرآت الطالبین، که استاد ادوارد براون در مقاله ای درباره منابع تحقیق حرفیه با مشخصات زیر: *JRAS*, 1907، «The Literature of the Hurufis»، E.G. Browne، pp 553, 576 از آن نام برده، ظاهرأ همین نویسنده ما، زین الدین است. زین الدین خافی مدرسه ای در بورسه به نام خود دایر کرد. شهر مذکور از مراکز بزرگ زینیه بوده است.

۴- از مریدان شیخ اسماعیل سیسی که وی نیز از اصحاب شیخ نورالدین اسفراینی است. وی ظاهراً در سال ۷۴۹ در یزد تولد یافت و در سال ۸۰۹ در سرخاب تبریز درگذشت. او دیوان شعری دارد و تخلص «مغربی» است. معصوم علیشاه نعمة الهی شیرازی، طرائق الحقائق، ج ۲، چاپ تهران، ص ۹۹-۹۰.

۵- امام العارفين، الحاج زين العابدين ابن اسکندر شروانی شماخی، ملقب به مستعلیشاه و منخلص به تمکین (۱۲۳۵-۱۱۹۴ ه.ق.)، وی از سلسله نعمة اللهيه و صاحب تألیفات زیر است: بستان السیاحة، حدائق السیاحة، وریاض السیاحة، برای شرح بیشتر نگاه کنید به آثار او و نیز به طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۴. م.

۶- بویژه نگاه کنید به رساله لوی سون، که در اوت ۱۹۸۸ به دانشگاه لندن، مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی، تقدیم شد با عنوان زیر:

(A critical edition of the Divan of Maghrebi (with an introduction into his life, literary school and mystical poetry)):

بنگرید به صفحه‌های ۸۴-۷۵ و ۱۸۳-۱۸۲. این رساله با مشخصات زیر به چاپ خواهد رسید:

The occident of mysteries: Mohammed Shirin Maghrebi his life, literary school and mystical poetry.

مقاله زیر از لوی سون نیز بسیار با ارزش است:

"Mohammed Shirin Maghrebi". *Sufi*, I. 1988-9, p. 30 - 35.

برای «طیفوریه» بویژه نگاه کنید به 4,11 pp. Trimingham, op. cit.,

۷- مؤسس طریقه «اغتشاشیه» در خراسان که در سال ۱۴۲۳/۸۲۶ به دست فرستاده شاهرخ

[تیموری] به قتل رسید. علی همدانی از مریدان اوست. م-57. Trimingham, op. cit.,

۸- رکن الدین ابوالمکارم، احمد بن شرف الدین محمد بیابانکی، معروف به علاءالدوله سمنانی

(۷۳۶-۶۵۹ ه.ق.) در رونق سلسله‌های تصوف آسیای مرکزی و هند تأثیری بسزا داشت. البته

طریقه «رکنیه» که به او منسوب است چندان رونق و اهمیت نداشت. جامی در شرح احوال او آورده

است که در یکی از جنگهای ارغون «وی را جاذبه رسید». بعد از آن در بغداد به محضر شیخ

نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسید و در وقت مراجعت از حجاز «اذن ارشاد یافت» (نفحات

الانس، ص ۲۸۴)، سلسله طریقت او به مجدالدین بغدادی از سلسله گبرویه و مراد شیخ فریدالدین

عطار می‌رسد. علاءالدوله مخالف با بدعتهایی بود که در تصوف پدید آورده بودند؛ و نیز از مخالفان

ابن عربی و نظریه وحدت وجود بود. احمد سرهندی، از نقشبندیه هند، مکتب وحدت شهود را

بر اساس افکار سمنانی تأسیس کرد، (برای شرح بیشتر در این باره نگاه کنید به

Trimingham, op. cit., pp 51-8., برای شرح آثار او نگاه کنید به:

7-346. pp. E12. F.Meier. م.

۹- نگاه کنید به سلسله نسب زیر که به طور کامل در اثر زیر آمده است:

Trimingham, op. cit., p. 270, Appendix C.

شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (ف ۱۲۳۴/)

نجیب الدین علی بن بزغش (ف ۱۲۷۹/۶۷۸)

ظاهر الدین عبدالرحمان بن نجیب بزغش (ف ۱۳۱۶/۷۱۶)

نورالدین عبدالصمد نظری

نجم الدین محمد اصفهانی

حسین حسام الدین شمشری

جمال الدین یوسف غورانی

نورالدین عبدالرحمان مصری

زین الدین ابوبکر خوافی تبریزی (۸۳۸-۷۵۷ = ۱۴۳۵-۱۳۵۶) زینیه (ترکی)

۱۰- در مورد عبدالرحمان خلوتی، مشهور به مشرقی نگاه کنید به رساله دکتری و مقاله لوی سون و

منابع این آثار که مشخصات آنها در پانویست شماره ۶ آمده است.

۱۱- برای اطلاع بیشتر درباره اسماعیل سیسی نگاه کنید به منابع رساله دکتری لوی سون و

صفحه‌های ۳۲ و ۳۳ مقاله او.

۱۲- نگاه کنید به ارجاعهای لوی سون درباره کربلایی.

۱۳- نگاه کنید به نورالدین عبدالرحمان جامی، نفحات الانس، به کوشش غلام الیاس عبدالحمید و

کبیر الدین احمد، کلکته، ۱۸۵۹، ص ۵۶۹-۵۶۸.

۱۴- نگاه کنید به 36-7. Trimingham, op. cit.,

۱۵- نگاه کنید به GAL, II, Brockelmann,

۱۶- جامی، نفحات الانس، همانجا، ص ۵۷۲-۵۶۹.

۱۷- برای اطلاع بیشتر درباره منابع «حروفیه» و ارتباط این فرقه و درویش بکتاشیه نگاه کنید به

Journal of the Royal Asiatic Society. 1907.533- 81 (6).

یکی از آثار زین الدین خوافی جزو مجموعه شخصی استاد ادوارد براون با شماره A41 ثبت شده

است. در صفحه ۵۵۳ این مجموعه درباره این اثر، که در حراج اموال یکی از درویش بکتاشی در

ماه مه ۱۹۰۱، (۱۰) خریداری شده، چنین آمده است: «رساله آداب الصوفیه اثر زین الدین خوافی در

۱۹ فصل (ص ب ۱۸۹- ب ۱۸۶)». در این مجموعه از رساله دیگری در بخش مربوط به دانشگاه

کمبریج، با مشخصات Or. 544 (عربی و ترکی)، و به نام مرآت الطائین (ب ۲- ب ۱) اثر زین الدین

خوافی نام برده شده است که «در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۰۵ به فروش رفت. بعد از این رساله نام اثری به

زبان ترکی آمده که هیچ ارتباطی به زین الدین ندارد و احتمالاً نویسنده آن شخص دیگری است. در

فهرست زیر از ادوارد براون

A Supplementary handlist of Muhammadan manuscripts in the libraries and the colleges of the University of Cambridge (1922).

مرآت الطالین با شماره (7) Or. 544 و تاریخ ۱۶۲۳-۴/۱-۳۳ در صفحه ۲۳۹ ثبت گردیده و درباره آن چنین آمده است: «در تاریخ چهارم ژانویه ۱۹۰۵ از ژرژ Gejou خریداری شد». (صفحه ۷). ابوانف با براون، که رساله حاضر را در زمره منابع حروفیه آورده است، موافق بود و او نیز مرآت الطالین را در اثر زیر فهرست کرده است:

Ismaili literature: a bibliographical survey, Tehran, 1963, p. 190.

اما بخوبی پیداست که وی در مورد کامل بودن فهرست خود تردید دارد؛ در صفحه ۹۰ آورده است: در مورد ارتباط میان حروفیه و بکتاشیه باید چند کلمه ای درباره یکی از تجربیات خود در اینجا اضافه کنم. در سال ۱۹۴۸ که در قاهره بودم، صحبتی با «دادای» تکیه مشهور قایقی سز Kaygusuz داشتم و سؤالیها درباره کتاب جاویدان و سایر کتب حروفیه از او کردم. وی در پاسخ گفت که او اهل آلبانی است و فارسی نمی داند و چیزی هم درباره کتابهای حروفیه و جاویدان نشنیده است. آیا او راست گفته بود یا اینکه تکیه می کرد؟ البته بعید نیست که بسیاری از کتابهای حروفیه که اکنون جزو منابع بکتاشیه است، دیگر حروفی محسوب نشود؛ و این موضوع را نیز هرگز بدین صورت عنوان نکنند، با این همه اظهار بی اطلاعی «دادا» درباره جاویدان عجیب بود.

۱۸- اثر زیر را بوگونی Bardhyl Pogoni از زبانی آلبانیایی ترجمه کرده است:

Baba Rexheb, The mysticism of Islam and Bektashism.

مترجم در مجلد اول (چاپ ناپل)، ۱۹۸۴، ص ۱۶۶، کتابنامه ای برای این اثر تهیه کرده است. نقل از اثر زیر از کینگزلی برج، صفحه ۶۰:

The Bektashi Order of Dervishes (London, 1937).

۱۹- برای متن کامل این بخشها نگاه کنید به صفحه ۱۰۹ اثر زیر که ولترز Clifton Wolters آن را ترجمه کرده و مقدمه ای بر آن نوشته است:

The Cloud of Unknowing and Other Works, Penguin Classics (Harmondsworth, 1980).

حجاب جهل «در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده است و می گویند مؤلفش آن را برای یکی از اصحابش نوشته است که به مدد آن به عالیترین مدارج تأمل عرفانی برسد». نقل از و. ت. استیس، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، چاپ سوم، سروش، تهران، ۱۳۶۷، ص ۷-۰ م.

۲۰- همانجا، ص ۱۰۴

۲۱- حجاب جهل، ص ۹۵

۲۲- نسخه اصلی این رساله با مشخصات (7) MS Or. 544 در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است.

۲۳- قدس سره به معنی مدفن او پاکیزه باد، خاک او مقدس باد (فرهنگ معین، ج ۴، ص ۲۳۱) اما مترجم انگلیسی به این صورت قرائت کرده است: may his secret be sanctified. - م.

۲۴- خط ۳ به صورت The mirror of the meaning... ترجمه شده است که معنی نمی دهد. - م.

۲۵- خط ۶ به صورت زیر خوانده شده که غلط است:

If, when adoring, one's intention is to eat and drink, to dress and to sleep, then such craving is carnal.

۲۶- خط ۷ به این صورت خوانده شده که به نظر صحیح نمی آید:

When he, in his habits and in his acts of adoration, is constantly observant of the concept of Allah's beneficence and goodly acts, on all occasions he will become aware...

۲۷- خط ۱۵ که عبارت آخر آن خوانا نیست به صورت زیر ترجمه شده است:

Great it is, by His help, to be Freed from...

۲۸- خط ۲۳ به این صورت ترجمه شده است: "Profit at the expense of others..." عبارات دیگری نیز هست که مترجم انگلیسی غلط ترجمه کرده و با دقت ترجمه نکرده است. برای پرهیز از اطاله از ذکر آنها صرف نظر کردیم. - م.

۲۹- برای قرائت صحیح و معنی بعض عبارات عربی به فارسی مترجم خود را مدیون راهنماییهای همکاران دانشمند آقایان کامران فانی و هرمز بوشهری پور می داند.

۳۰- برای شرح بیشتر درباره «نور مجرد» به صورتی که در مفاهیم تصوف در ایران آمده است نگاه کنید به:

Henry Corbin, *L'Homme de lumiere dans le soufisme iranien* (1971), p. 149-78.

عین عبارات صفحه ۱۷۳ این اثر که به موضوع این بخش مربوط است چنین است:

Autrement dit: la lumiere ne peut etre vue, precisement parce qu'elle est ce qui fait voir. On ne voit pas la lumiere, on ne voit que les receptacles de la lumiere. C'est pourquoi les lumieres visibles aux plans du suprasensible necessitent la notion de couleurs pures telle qu'on l'a esquissée precedemment, couleurs que leur acte de lumieres ipso comme receptacles, "matiere" de pure lumiere, sans qu'elles aient a tomber dans une matiere etrangere dans une matiere etrangere a leur acte de lumiere. Des lors, il est impossible de prendre un recul suffisant pour voir la lumiere qui fait voir, puisque dans tout acte de voir elle est d'ores et deja la. C'est proximité que le mystique exprime en disant son émerveillement "que tu te fasses si proche de moi que j'en vienne a penser que tu es moi" (*supra* IV,9). On peut voir la lumiere ni la ou rien ne la recoit, ni la ou elle est engloutie. En cherchant a se trouver devant ce qui fait voir et ne peut que rester soimême invisible, on se trouve

devant la Tenebre (et c'est cela "la Tenebre, aux abords du pole"), car on ne peut prendre comme *objet* de connaissance ce qui precieusement fait connaitre tout objet, fait qu'il existe *de l'objet* comme tel. C'est pourquoi Lahiji parle d'une proximite qui eblouit. En revanche *L'ombre demoniaque* n'est pas la lumiere qui, elle-meme invisible, *fait voir*; elle est la Tenebre qui empeche de voir, comme empeche de voir la tenebre de la *sub-conscience*. Mais la lumiere noire est celle qui ne peut etre vue elle-meme, parce qu'elle est ce qui fait voir; elle ne peut etre objet, parce qu'elle est Sujet absolu.

۳۱- در اینجا کلمه ای است که به این صورت کتابت شده: جَوَاه. احتمالاً به معنی درون یا اندرون است، ولی بیشتر احتمال می دهیم که در کلمه تصحیف روی داده باشد. به هر حال از معنای آن یا احياناً صورت درست آن به طور یقین اطلاع نیافتیم. - م.

۳۲- جَوَاه



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی